

سرمایه‌داری

بیگانگی درون بافتی از جامعه سرمایه‌داری روی می‌دهد. همان‌طور که دیدیم، سرمایه‌داری^۱ اساساً نظامی دو طبقه‌ای متشکل از سرمایه‌داران و پرولتاریاست که در آن یک طبقه (سرمایه‌داران) از دیگری (پرولتاریا) بهره‌کشی می‌کند. کلید فهم هر دو طبقه در آن چیزی است که مارکس ابزار تولید^۲ می‌نامد. همان‌طور که این نام به آن اشاره می‌کند، این‌ها چیزهایی‌اند که برای آن‌که تولید روی دهد لازم‌اند. ابزار تولید چیزهایی مانند ابزارآلات، ماشین‌آلات، مواد خام، و کارخانه‌اند. تحت نظام سرمایه‌داری سرمایه‌داران^۳ مالک ابزار تولیدند. اگر پرولتاریا^۴ بخواهند کار کنند، باید به سرمایه‌داری رو کنند، که دارای ابزاری است که قسمت اعظم کار را امکان‌پذیر می‌سازد. کارگران برای کار کردن نیاز دارند که به ابزار تولید دسترسی داشته باشند. آن‌ها همچنین برای بقا یافتن در نظام سرمایه‌داری به پول نیاز دارند، و سرمایه‌داران نیز هم پول را و هم توانایی بر کسب بیشتر آن را دارند. سرمایه‌داران آنچه را دارند که پرولتاریا به آن نیاز دارد (ابزار تولید، پول برای دستمزد)، ولی کارگران باید چه چیز در عوض به آن‌ها بدهند؟ کارگران چیزی دارند که برای سرمایه‌دار کاملاً ضروری است - کار و زمان موجود برای انجام دادن آن. سرمایه‌دار بدون کار پرولتار نمی‌تواند تولید کند و نمی‌تواند پول و سود بیشتری به دست آورد. بنابراین، معامله‌ای صورت می‌گیرد. سرمایه‌دار اجازه دست‌یابی به ابزار تولید را به پرولتاریا می‌دهد، و به پرولتاریا دستمزدی پرداخت می‌شود (اگرچه

۱. سرمایه‌داری، نظامی اقتصادی که اساساً متشکل از سرمایه‌داران و پرولتاریاست، و در آن یک طبقه (سرمایه‌داران) دیگری (پرولتاریا) را مورد بهره‌کشی قرار می‌دهد.

۲. ابزار تولید چیزهایی که برای تولید لازم‌اند (از جمله ابزارآلات، ماشین‌آلات، مواد خام و کارخانه‌ها).

۳. سرمایه‌داران کسانی که تحت نظام سرمایه‌داری مالک ابزار تولیدند و بنابراین در موضع بهره‌کشی از کارگران هستند.

۴. پرولتاریا، کسانی که، به دلیل نداشتن ابزار تولید، باید زمان کارشان را به سرمایه‌داران بفروشند تا به آن ابزار دسترسی بیابند.

دستمزد کمی، تا آن اندازه کم که سرمایه‌دار بتواند احتمالاً از مجازات آن در امان بماند). در واقع به کارگر آن چیزی پرداخت می‌شود که مارکس دستمزد معاش^۱ می‌نامد، به اندازه‌ای که کارگر ادامهٔ حیات دهد و خانواده و فرزندی داشته باشد به طوری که هنگامی که کارگر سست و ضعیف شد و نیرویش به

پایان رسیده، یکی از فرزندانش را به جای او بنشانند. در برابر آن پرولتاریا زمان کارش و تمام قابلیت‌ها و ظرفیت‌های تولیدی مربوط به آن زمان را به سرمایه‌دار می‌دهد.

ظاهراً، این معامله، عادلانه به نظر می‌رسد؛ هم سرمایه‌دار و هم پرولتاریا آنچه را ندارند و آنچه را نیاز دارند به دست می‌آورند. با وجود این، از نظر مارکس این وضعیت به غایت ناعادلانه است. چرا چنین است؟ ریشه این مسئله به یکی دیگر از ایده‌های مشهور مارکس برمی‌گردد یعنی: نظریه ارزش مبتنی بر کار^۱. همان‌طور که این واژه‌ها نشان می‌دهند، ایده او این است که هر ارزشی از کار به وجود می‌آید. پرولتاریا کار می‌کند، سرمایه‌دار خیر. سرمایه‌دار ممکن است سرمایه‌داری کند، نقشه بکشد، مدیریت کند، طراحی کند، و... ولی از نظر مارکس این کار کردن نیست. منظور مارکس از کار تولید چیزها از مواد خامی است که از طبیعت به دست می‌آید. پرولتاریا و فقط پرولتاریا کار می‌کند. اگرچه تحت نظام سرمایه‌داری مواد خام توسط سرمایه‌داران و نه مستقیماً از طبیعت تأمین می‌شود. بی‌پروا بگوییم، از آن‌جا که پرولتاریا کار می‌کند و سرمایه‌دار خیر، پرولتاریا شایستگی تقریباً همه چیز را دارد؛ سرمایه‌دار، تقریباً هیچ.

البته، وضعیت در جامعه سرمایه‌داری دقیقاً برعکس است: سرمایه‌دار بیشترین سهم را از پاداش‌ها می‌برد و کارگر فقط در حد معاش. بنابراین (و این یکی دیگر از مفاهیم مشهور مارکس است)، پرولتاریا قربانی بهره‌کشی^۲ است. عجیب آن‌که، نه سرمایه‌دار و نه کارگر هیچ‌یک به این بهره‌کشی آگاه نیستند. آنان هر دو قربانیان آگاهی کاذب^۳ کارگران تصور

۱. نظریه ارزش مبتنی بر کار، این نظریه مارکس که هر ارزشی از کار می‌آید و بنابراین ریشه آن در نظام سرمایه‌داری، به پرولتاریا می‌رسد.

۲. بهره‌کشی در نظام سرمایه‌داری، سرمایه بیشترین سهم را از حقوق و امتیازات می‌گیرد و پرولتاریا فقط به اندازه معاش اگرچه، بر مبنای نظریه ارزش مبتنی بر کار، این وضعیت باید معکوس شود.

۳. آگاهی کاذب در نظام سرمایه‌داری، هم پرولتاریا و هم سرمایه‌داران احساسی ندارند از خود، از رابطه‌شان با یکدیگر، و از شیوه کار نظام سرمایه‌داری دارند.

مفهوم کلیدی

بهره‌کشی

از نظر مارکس، سرمایه‌داری، به لحاظ خود سرشتش، به بهره‌کشی مخصوصاً بهره‌کشی از پرولتاریا، یا طبقه کارگر، می‌انجامد. عقیده او در مورد بهره‌کشی از نظریه ارزش مبتنی بر کار او، و به‌طور مشخص‌تر از مفهوم ارزش اضافه^۱ ناشی می‌شود، مفهومی که تعریف آن عبارت است از تفاوت میان ارزش محصول هنگامی که فروخته می‌شود و ارزش عناصر مصرف شده (از جمله کار کارگر) در تولید محصول. ارزش اضافه، مانند هر ارزشی از چشم‌انداز نظریه ارزش مبتنی بر کار، از کارگر به دست می‌آید. این ارزش باید به کارگر اختصاص یابد، ولی در نظام سرمایه‌داری بیش‌ترین سهم آن به سرمایه‌دار اختصاص می‌یابد. سرمایه‌داری به همان درجه‌ای نظام استثماری است که سرمایه‌دار ارزش اضافه را نگاه می‌دارد و آن را برای اهداف خویش (از جمله، و مخصوصاً گسترش تجارت سرمایه‌داری) به کار می‌برد. مارکس در استعاره‌ای پررنگ سرمایه‌دار را «خون‌آشامی» می‌نامد که کار پرولتاریا را می‌مکد. به علاوه، هر چه سرمایه‌دار «خون» پرولتاریا را بیش‌تر بمکد، بزرگ‌تر، موفق‌تر، و ثروتمندتر خواهد شد. در نظام سرمایه‌داری، آن‌که محق است (پرولتاریا) فقیرتر می‌شود، در حالی که آن‌که نامحق است (سرمایه‌دار) هر چه بیش‌تر غنی می‌شود.

می‌کنند دستمزد روزانه عادلانه‌ای دارند. سرمایه‌داران تصور می‌کنند که این پاداش آن‌هاست، نه به دلیل بهره‌کشی از کارگران، بلکه به دلیل زیرک‌شان. سرمایه‌گذاری‌شان، استفاده درست از بازار، و... سرمایه‌داران به حدی مشغول پول درآوردن و در حال جست‌وجوی پول‌اند که هرگز فهمی درست از سرشت استثماری رابطه خود با کارگران به دست نمی‌آورند. معذک، پرولتاریا حتماً ظرفیت نیل به چنین فهمی را دارد، بعضاً به این دلیل که در نهایت آن قدر مورد بهره‌کشی و فلاکت قرار می‌گیرد که چیزی برای پنهان کردن واقعیت آنچه در

۱. ارزش اضافه، تفاوت میان ارزش محصول هنگامی که فروخته می‌شود و ارزش عوامل مصرف شده در تولید محصول (از جمله کار کارگر).

نظام سرمایه‌داری اتفاق می‌افتد باقی نمی‌ماند، به اصطلاح مارکس، پرولتاریا می‌تواند آگاهی طبقاتی^۱ به دست آورد، سرمایه‌دار خیر.

آگاهی طبقاتی پیش شرط انقلاب است، ولی پویایی سرمایه‌داری به آمدن انقلاب مدد می‌رساند. برای مثال، سرمایه‌داری هرچه بیشتر رقابتی می‌شود، قیمت‌ها کاهش داده می‌شود، و شمار فزاینده‌ای از سرمایه‌داران از شغل خود بیرون و به درون پرولتاریا رانده می‌شوند. سرانجام، پرولتاریا باد کرده و بزرگ می‌شود؛ در حالی که طبقه سرمایه‌دار به تعداد اندکی تقلیل می‌یابد. که موضع خود را به دلیل مهارت‌شان در بهره‌کشی حفظ می‌کنند. هنگامی که پرولتاریای فزونی یافته نهایتاً به آگاهی طبقاتی دست می‌یابد و تصمیم به عمل می‌گیرد، کشمکشی نخواهد بود، زیرا تعداد اندک سرمایه‌داران به احتمال زیاد به راحتی نادیده گرفته می‌شوند، شاید با خشونت اندک یا حتی بدون آن.